



دکتر مرتضی کتبی *

علوم اجتماعی ما و پژوهش میان‌رشته‌ای

چکیده

تاریخ علوم انسانی را می‌توان در سه مرحله مدنظر قرار داد: مطالعه انسان در کلیت آن، تجزیه او به اجزای مختلف حیات، میان رشته‌ها و سرانجام ترکیب اجزای مطالعه شده به کل علمی. امروز تجربه چند صدساله شناختی، دانشمندان را به تفکر درباره واقعیت دشوار این ترکیب فرا می‌خواند. در ایران که هنوز مرحله نخست کار علمی را پشت سر نگذارده و به تقلید از غرب مرحله رشته‌های تخصصی را تجربه می‌کند، عبور به مرحله جمع‌بندی بسیار دشوار و طاقت‌فرساست. دشواری کار نه فقط در عقب‌ماندگی علمی که در فرایندهای کهنه فرهنگی و ریشه‌های فکر خانجانی و ملوک‌الطوایفی است، چه ترکیب اجزای حیات انسانی و در نهایت دستیابی به علم واحد انسان قبل از هر چیز به تفکر باز و منسجم تحلیلی و در عمل به هم‌اندیشی و همکاری دانشمندان نیاز دارد. تفکر باز و پیاده کردن عملی آن در کار علمی همانا سازمان بخشیدن پژوهشها به صورت فرارشته‌ای است که شامل پژوهشهای میان‌رشته‌ای، چند رشته‌ای و تبادل رشته‌ای می‌شود. صاحبان اندیشه در علوم انسانی به طور کلی و علوم اجتماعی بالاخص، در ایران باید بتوانند با تکیه بر نبوغ فلسفی و استعداد علمی و نیز پیشینه تاریخی خود از این سد دوگانه عبور کنند و یا دست‌کم با آگاهی با این دو مانع علمی و فرهنگی مواجه شوند.

مقدمه

بلکه مرزبندیهای مکرر آنها، رابطه‌های دوستانه و رقیبانه و حتی خصمانه بین رشته‌ها، مهاجرتهای آشکار و پنهان پژوهشگران به قلمرو یکدیگر و جابجایی دانشمندان از این حوزه به آن حوزه و گرایش نظریه‌ها از این مکتب به آن مکتب نیز صفحات درخشان این تاریخ را پر کردند، ولی هنوز کافی نبوده‌اند.

شناخت کلی

در قدیم، بعضی از متفکران و دانشمندان مجمع‌العلوم بودند؛ از شعر به ریاضی، از خاک به افلاک و از عمل به نظر می‌پرداختند. ابن‌سینا و پاسکال و دکارت و ملاصدرا و نیوتن هر یک برای خود رشته یا رشته‌هایی داشتند، ولی همه آنها فلسفه می‌گفتند. همه چیز را از همه زوایا می‌نگریستند. درب رشته را پشت‌سر خود باز می‌گذارند و پیوسته نیم‌نگاهی به خانه همسایه داشتند. چنانچه داروین به تخصص حرفه‌ای یکجانبه‌ای بسنده می‌کرد هرگز آنچه را که کشف کرد نمی‌کرد و به فهم کاملتری از پدیده‌های حیات دست نمی‌یافت. او هیچ تخصصی را در هیچ دانشگاهی نیاموخت، با وجود این طبیعت‌شناس و

* استاد دانشگاه تهران و مدیر گروه ادبیات فرانسه «سمت»

مرکز ملی پژوهش علمی در کشور فرانسه به عنوان نخستین ارگانیزم اروپایی پژوهشهای اساسی طلیعه‌دار پیامی شد که عده زیادی از دانشمندان جهان را در آستانه دهه ۱۹۹۰ در کاخ یونسکو گردهم آورد^۱ و سرانجام عده‌ای را که در پیکر علم ریشه دوانیده بود باز کرد و ناقوس مرگ مرزبندیهای رشته‌ای را نواخت. مولودی که از این گردهمایی زاییده شد میان‌رشته کاری^۲ یا تخصصها در خط همکاری نام گرفت.

بلز پاسکال^۳ دانشمند و فیلسوف مشهور نیمه قرن هفدهم همان هنگام اعلام کرده بود: «به نظر من شناختن اجزاء، بدون کل و شناختن کل بدون اجزاء آن امکان‌پذیر نیست». او به دنبال شناختی بود که در حرکت باشد و مدام بین کل و اجزای آن رفت و آمد کند.

در واقع، دو جریان علمی به پیشرفت علوم یاری داده‌اند: یکی بینش کلی در انسان و چیزها و دوم تخصص و شاخه‌بندی دانشها. درست است که تاریخ رسمی علم با تشکیل رشته‌ها نوشته شد، ولی زاد و ولد آنها بتنهایی تاریخ علوم را نساخت،

زیست‌شناس بزرگی شد. اما با عدم تمرکز بر مسائل خاص انسان، که خود از عدم تمرکز بر تحصیلات مکتبی ناشی گردیده بود، به هر جلوه‌ای از محیط‌زیست زنده حساسیت نشان می‌داد.^۴

شناخت اجزاء

تخصص در قرن هجدهم ظاهر شد و واژه رشته که فرانسویان آن را دیسپلین^۵ می‌نامند، در اصل همان نظم و نظامی است که تحدید می‌کند و وسیله مجازات کسی قرار می‌گیرد که در عالم افکار به ماجراجویی می‌پردازد و در قلمرو گسترده تفکر پرسه می‌زند. رشته مقوله‌ای بود تشکیلاتی در بطن شناخت کلی. رشته کار تقسیم و تخصص را به عهده می‌گرفت و به تنوع زمینه‌ها پاسخ می‌داد؛ هرچند که جزئی از یک مجموعه علمی وسیعتری به حساب می‌آمد، ولی طبیعتاً به سوی خودمختاری و استقلال گام برمی‌داشت و قوام می‌یافت؛ این کار را با تحدید مرزهایش، با بستن دروازه‌هایش، با زبان و مفاهیم و تکنیکها و راهکارهایش و حتی با نظریه‌هایش انجام می‌داد. رشته‌ها هر یک تاریخ دارند، تولد و تحول و تکامل و مرگ دارند.

امروز رشته‌ها به بار نشسته‌اند، هریک خط پیرامونی زمینه‌ای از دانش را ترسیم می‌کنند. شناخت بدون این خط تار می‌شود و مبهم باقی می‌ماند. رشته موضوع خود را به «چیز» تبدیل می‌کند و با مشاهده آن در بیرون از محیطی که در آن می‌زیسته به خصوصیات آن پی می‌برد. صاحب رشته پا را از قفسی که خود ساخته بیرون نمی‌گذارد و در پشت درهای بسته زندگی می‌کند.

علم انسان نیز پی علوم تجربی را گرفت و به چیزوارگی انسان رأی داد و آسمان فلسفی، عام و پیچیده تفکر را در مورد بشریت به حال خود گذاشته روانه سرزمینهای مرزبندی شده خاکی شد و به سبک علم طبیعت ریشه و ساقه و برگ و گل و میوه درخت انسان را به آزمایشگاه برد. به عبارت وحشی انسان مادی را تکه پاره کرد و هر تکه آن را به دست قوم گرسنه اندیشمندی سپرد تا با نیک‌نگری در بخشی از حیات قوانین آن را بروشنی بکشد. آنگاه حیات جسم به طبیبان پیکرشناس از همه نوع آن و حیات روح به متخصصان مردم‌شناس و قوم‌شناس و اسطوره‌شناس و فرهنگ‌شناس و روانشناس و جامعه‌شناس و جمعیت‌شناس و

دهها انسان‌شناس دیگر رسید.

این خرده‌کاری و شاخه‌پردازی در قلمرو شناخت، علم انسان را به راهی دشوار کشانید که در آن هر یک از شاخه‌ها زبان و مفاهیم خود را جستجو کردند، قواعد و قوانین نظری و عملی خود را شکل دادند و حرفهایی برای گفتن آوردند که همه روشنگر و پیشرو و محکم بودند، ولی افسوس همه ناتمام و ناکافی مانده‌اند.

امروز در میان صدها نظریه علمی که رنگ به رنگ، دهه به دهه، قلم به قلم تکامل یافته و در کوره آزمایش و تجربه پخته شده‌اند هیچیک حرف پایداری در مورد انسان برای گفتن ندارد و بر هیچ اصل سلیمی استوار نیست. همه آنها لازمند و ضروری، ولی همه نیازمند به بازنگری و بازسازی. دو قرن کار تخصصی و رشته‌ای جدی لازم بود که به شناخت کلی از انسان شکل بدهد و متفکران علوم انسانی را از بستر گرم و نرم فلسفی بیرون بکشد و چشم آنها را به روی واقعتهای عینی بگشاید.

همکاری رشته‌ها

اگر شکل‌گیری و سازمان‌پذیری رشته‌ها در قرن نوزدهم و بویژه با تأسیس دانشگاههای جدید قطعیت یافت و با رواج پژوهشهای اجتماعی در قرن بیست دامنه گرفت، اکنون در آستانه قرن تازه زمان آن فرا رسیده است که رشته‌ها به طور جدی و به‌رغم دشواری آن برای سررشته‌داران درهم بیامیزند و تکه پاره‌های انسان به یکدیگر پیوند زده شوند تا شناخت او کاملتر گردد. همان‌گونه که زلزله‌های فکری در تاریخ، رشته‌ها را خانه تکانی کرده‌اند، برداشتهای علمی‌ای وجود دارند که پویایی خود را مدیون سیاست دربهای بازخود بوده‌اند. تاریخ تا زمانی که این درها را به روی اقتصاد و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی علم و سیاست نگشوده بود، معنای کامل و روشن خود را باز نیافت؛ ادبیات به تاریخ خود بسنده نکرد و به جنبه‌های اقتصادی و روانشناختی و هنرها و حتی جامعه‌شناختی یعنی تولید و توزیع و مصرف خود پرداخت.^۶ انقلابی که در سالهای ۱۹۵۰ در زیست‌شناسی رخ داد، از آمیزش با فیزیک و شیمی بیرون آمد و سپس با جغرافیای طبیعی و انسانی و زمین‌شناسی و باکتری‌شناسی و جانورشناسی و گیاه‌شناسی و اقلیم‌شناسی و ژنتیک و آناتومی و بعدها با قوم‌شناسی و اسطوره‌شناسی آشنا

شد و از تکنیک‌های مختلف برای تعیین تاریخ استخوانها و ابزارها و تحلیل اقلیمها و دنیای وحش و نباتات بهره برد. تاریخ علوم مملو از این مثالهاست. وقتی راه حل در درون رشته‌ای پیدا نمی‌شود باید در بیرون به دنبال آن گشت.

اکنون زمان تغییر در بینش علمی، زمان برقراری ارتباط بین رشته‌ها، زمان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آنها فرا رسیده است. تفکر درباره علم، تنها در درون رشته انجام نمی‌گیرد. رشته جای تربیت چندوجهی پژوهشگر هم شده است، جای تمرینات روش‌شناختی منظم و تعمیق مسائل و آزادیهای فکری هم هست. ماهیت علم آزادگی است. رسالت عالم عبور از مرزهاست، تبدیل زندانهای بسته رشته‌ها به بوستانهای فراخ رشته‌هاست. آبیاری بوستان علمی و در نهایت دستیابی به علم واحد انسانی، وجود رشته‌های چندگانه علوم انسانی پیچیده را نفی نمی‌کند، بلکه برعکس توهم کودکانه و ساده‌بینانه‌ای را که در مورد انسان دوره ماقبل علمی وجود داشت به عنوان خس و خاشاک از میان برمی‌دارد و دانشهای وصله‌پینه‌ای را بازسازی می‌کند.

مطالعات به صورت رشته‌ای، دیگر به شرطی می‌تواند جایگاه خود را حفظ و از آن دفاع کند که چشم از واقعیت کلی برنگیرد و دست خود را به دست رشته‌های خویشاوند بدهد. ساختمان ذهنی و روانی انسان، فرهنگ او، فیزیولوژی مغز و ارگانیسم و ژنتیک او جنبه‌های مختلف یک واقعیت پیچیده‌اند. ژان پیاژه این واقعیت را در مکانی قرار می‌داد که بر آن «دایره علوم» نام نهاد. او با مطالعات خود درباره مکانیسمها و فرایندهای شناختی، خون تازه‌ای در بدن علوم انسانی جاری ساخت و با تحصیلات چند رشته‌ای خود لزوم مطالعات چند رشته‌ای را آشکار نمود و پیوند بین رشته‌ها را زد و علوم فیزیکی را در کنار علوم انسانی نشانید.

اگر مفاهیم نظری کورت لوین، رنگ و بوی دانش فیزیکی او را داشت به این معنا نبود که او سعی داشت فرایندهای روانی را همانند فرایندهای فیزیکی بپندارد. او قبل از هر چیز یک روانشناس بود و اصطلاحات فیزیکی او مانند «حوزه» یا «میدان»، «والانس» و «جابجایی» و «تداخل» دیگر جزو واژگان معمول در روانشناسی اجتماعی شده است. هدف وی این بود که به جوهری دست یابد که توجیه یکسان در علوم مختلف را

امکان‌پذیر سازد، ولی اعتقاد عمیق او این بود که پدیده‌های روانشناختی و فیزیکی بایستی هر یک در فضای خاص خود تبیین شوند.^۷

روانشناسی اجتماعی حاصل تلاش و کشفیات علوم خویشاوند است. روانشناسی و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و روانکاوی هر یک به نحو مؤثری در تکوین این علم سهم داشته‌اند. مرتن در سال ۱۹۴۵ در کتاب «پایه فرهنگی شخصیت» خود نوشت: «تاکنون عادت بر این بوده است که فرد را به روانشناسی، جامعه را به جامعه‌شناسی و فرهنگ را به قوم‌شناسی فرهنگی بسپارند، ولی اکنون دیگر کم‌کم متوجه شده‌ایم که رابطه فرد و جامعه و فرهنگ و نیز تأثیر متقابلی که این سه بر یکدیگر دارند چنان آشکار و دائمی است که هرگاه محقق بخواهد در مورد یکی بی‌توجه به آن دو دیگر تحقیق کند خیلی زود به بن‌بست خواهد رسید.» و سپس ادامه می‌دهد: «ما در سالهای آتی شاهد پیدایش دانشی درباره رفتار بشر خواهیم بود که داده‌های سه علم بالا را به هم خواهد آمیخت.»^۸ در واقع، امروز دیگر روانشناسی را در اقتصاد، اقتصاد را در جمعیت‌شناسی، جمعیت‌شناسی را در جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی را در بیش از چهل نوع آن اعم از شهری و روستایی، سازمانی و فرهنگی، دینی و معرفتی، تاریخی و شناختی، علمی و ادبی، پزشکی و بهداشتی، صنعتی و انقلابی، حقوقی و نظامی و سیاسی و ارتباطی و از اینها فراتر جامعه‌شناسی نظم و احساس و تغییر و جوانی و معلولیت و خودکامگی و فساد و دهها نوع از این قبیل باید جستجو کرد. بیهوده نبود که غلامحسین صدیقی نخستین جامعه‌شناس ایرانی، اجتماعیات را در ادبیات^۹، مهدی امانی جمعیت‌شناس، جنبشهای جمعیتی را در انگیزه‌های رفتاری^{۱۰} و نگارنده، مکانیسمهای روانی را در رمان اجتماعی^{۱۱} جستجو کردند.

مرزبندی بین علوم، قراردادی بیش نیست. جامعه‌شناسی ادبی نمی‌تواند از جامعه‌شناسی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی، زبان، حقوقی، ارتباطات و نظم و نظام اجتماعی برکنار باشد. مدیریت نمی‌تواند از کنار روانشناسی و اقتصاد و جامعه‌شناسی و حقوق و فرهنگ و علوم دینی بگذرد و جامعه‌شناسی خانواده نخواهد توانست کار و فراغت، شهر و روستا، حقوق و تاریخ را ندیده بگیرد.

هر موضوعی مانند هر موجودی در فضای ویژه خود زیست می‌کند و بارور می‌شود. خارج کردن آن از این فضا آن را از موجودیت و هویت و حیات می‌اندازد. با جداسدن رشته‌ای از سایر رشته‌های نزدیک و تنها ماندن آن به تعصب رشته‌ای و در نهایت به تملک رشته‌ای خواهد انجامید و درب ملک به روی همسایه بسته خواهد ماند. گاهی پیش می‌آید که نگاه ساده همسایه مسأله‌ای را که راه‌حل آن پیدا نبود حل می‌کند و همین نگاه ساده بیرونی ما را به وجود مشکلاتی که در آن زندگی می‌کنیم آگاه می‌سازد.

ژان کلود کومبسی در کتاب «روش در جامعه‌شناسی» خود می‌نویسد: «افق تاریخی، ژنتیک و تطبیقی علوم، مطالعه دوره‌ها و فضاهای اجتماعی را - که ویژگی آن می‌تواند موضوع پژوهش باشد - الزام‌آور می‌سازد و مفهوم‌سازی مناسبی را می‌طلبد. باید آمادگی پیدا کنیم که به چهارچوبهای اجتماعی حاکم، تصورات ذهنی رایج، مرزبندیهای معنوی پیش‌ساخته، حتی درون‌رشته‌ای خود (جامعه‌شناسی کار، جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی دینی، جامعه‌شناسی فرهنگی، ...) شک روا بداریم.» و کمی دورتر می‌گوید: «... و بر با در نظر گرفتن زمانهای طولانی توانست بنای اجتماعی سرمایه‌داری را بر اساس تاریخ مذاهب نشان بدهد. گافمن به بهای قطع رابطه با تعاریف رایج پزشکی و عالمانه بهداشت روانی توانست بنای اجتماعی جنون را در بیمارستان روانی ترسیم کند. وی با حذف عمدی چهارچوب مفهومی درمان پزشکی در تحلیلهای خود توانست به منطق «تشکیلات عمومی» مانند زندانها، صومعه‌ها و سایر شبانه‌روزیها که سرنوشت انسانها را رقم می‌زنند و برای آنها هویت تازه می‌تراشند، دست یابد.»^{۱۲}

این پژوهشگر در مورد روشها نیز از همین نقطه نظر دفاع می‌کند و می‌نویسد: «ما هنوز در مرحله روش اکتشافی بسر می‌بریم، روشی که هنوز برای ما اطلاعات تازه می‌آورد و جامعه‌شناس را بر ضد منطق خود محوریه‌های چندگانه همکاران خود تحریک می‌کند. ما همان‌گونه که دورکیم یک قرن پیش (۱۸۹۵) گفته بود، امروز هم باید دائماً انتظار چیزهای تازه را داشته باشیم.» با این طرز فکر است که باید هنوز هم مثلاً

- ظرفیتهای اکتشافی هر روش را استفاده کنیم؛

- روشهای مختلف علم را به کار بگیریم تا به داده‌های مختلف دست بیابیم؛

- نتایج کار علوم را نه برای دستیابی به «حقیقت میانگین» یا «حقیقت حقیقی»، بلکه برای یافتن نقاط مشترک و تفاوتها با هم مقایسه کنیم.^{۱۳}

اینکه می‌گویند بومی کردن روشها با جهان شمولی علم منافات دارد، زیرا علم بر وجه اشتراک استوار است و نه بر وجه افتراق و فردیت، هنگامی درست است که روشهای غربی جهان شمول باشد و روش‌شناسی فرایند دائمی گردد، در حالی که این روشها بر اساس کار با انسانهای مادی غربی شکل گرفته است، لازم بوده است انسانهای متفاوت در سایر نقاط جهان نیز در آزمایشگاههای غربی حاضر بوده باشند تا نقائص و ضعفهای آنها هویدا گردد.

لزوم چند رشته‌ای شدن مطالعات در زمینه علوم اجتماعی هنگامی بیشتر محسوس می‌گردد که بدانیم نظریه‌ها تا چه پایه در این علوم ناپایدارند و نیاز به دستاوردهای برون‌گرومی و جهان‌گرومی دارند، نیازی که در علوم فیزیکی کمتر به چشم می‌آید. تاریخ نظریه‌هایی که تاکنون در علوم انسانی آمده‌اند نشان می‌دهد که همگی آنها ناقص و دست و پاگیر بوده‌اند. از این رو دانشمندانی هستند که نیاز به جابجایی دارند و تا این حد لزوم امتزاجهای نظری، تعدد افکار و برداشتهای مختلف را حس می‌کنند. این عده بسیار فراوانند. فرار مغزها - علی‌رغم تلخی آن - به پیشرفتهای علمی کمک کرده است. دانشگاههای غربی به همان میزان که به کشورهای در حال رشد یاری علمی می‌دهند، از آنها یاری می‌گیرند. آنها دنیاهای دیگر را به دنیای غرب می‌آورند، افکار بیگانه را به صفحه فکری خود می‌کشاند و شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی را در دستور کار دانشگاههای خود قرار می‌دهند و از آنها رشته علمی به وجود می‌آورند.^{۱۴} همه اینها برای تقویت بنیه علمی و گاهی به طور یکسویه و برای مقاصد دیگر صورت می‌پذیرد. دهها هزار رساله علمی و پژوهشی دانشجویان مشرق زمین گنجینه بسیار غنی است که در صندوقه علمی غرب حفظ و حراست می‌شود.

پژوهش در علوم اجتماعی در ایران

علوم انسانی و اجتماعی در ایران با دو مسأله اساسی روبرو است. این دو مسأله برای پیشبرد کار علمی و بویژه پژوهشهای بین رشته‌ای موانع جدی به شمار می‌آیند.

۱. تفکر کهن اگر نگوییم کهنه ولی هنوز رایج نشودالی در

سازمانهای اجتماعی کشور به طور کلی و مراکز علمی به طور ویژه. این وضعیت ارتباطی به شکل خانخانی و ملوک‌الطوایفی آن، که هزاران سال در جامعه ایران حکمفرما بوده و روزگاری نقطه قوت آن به حساب می‌آمده، امروز به نقطه ضعف آن تبدیل شده و مانع پی‌گیری ارزشهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نو که لازمه زندگی در جهان کنونی است گردیده. این تفکر به دلایل مختلف جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی جهان در فرهنگ سنتی، ریشه دوانیده است که نگارنده می‌تواند بخشی از سخنرانی بیست و یک سال قبل خود را به عنوان «فتودالیسم سازمانی مانع پاگرفتن تحقیقات در ایران است»^{۱۵} عیناً و بدون دستکاری بازگو کند بی‌آنکه از کهنگی و از مدافندگی آن بیمناک باشد:

سازمان این بخشها ایجاب می‌کند که طرحهای تحقیقاتی نه بر اساس موضوعات تحقیقی، بلکه بر اساس رشته‌های علمی بین بخشها توزیع گردد. سازمان‌پذیری تحقیقات بر اساس رشته‌ها همان طور که از نام بخشها پیداست، نمایانگر شکل تازه‌ای از روحیه فتودالی و عدم توجه به دیگران و خود بینی بیش از اندازه است. این کار دست‌کم دو عیب اساسی دارد:

- اولاً با اشغال یک بخش توسط یک استاد مثلاً جامعه‌شناسی جای بیست استاد دیگر گروه جامعه‌شناسی دانشگاه که دارای بیست و یک استاد است خالی می‌ماند. معمولاً بندرت سابقه دارد که دو جامعه‌شناس در یک تحقیق به طور مشترک کار کرده باشند. اساتید در ترجمه و تألیف کتابها بیشتر از کارهای پژوهشی با یکدیگر سازش دارند.

- ثانیاً یک طرح اجتماعی ممکن است به چندین رشته مربوط شود و به همکاری چند متخصص، نیاز داشته باشد. حال آنکه با این نظام، فقط از یک بخش و یک تخصص استفاده می‌شود؛ در حالی که تمایل کلی و عمومی پژوهشهای اجتماعی در جهان به طرف همکاریهای «چند رشته‌ای» معطوف است، نادیده گرفتن آن، مشکلاتی را در جهت تعیین مسائل و انجام طرحها به بار می‌آورد که ممکن است جبران‌ناپذیر باشد. مثال بارز و زنده آن عبارت است از:

«طرح عمران منطقه‌ای که سازمان برنامه و بودجه اجرای آن را به مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران واگذار کرده است اکنون دارای هشت بخش تحقیقاتی است:

بخشهای تحقیقات جامعه‌شناسی شهری، روستایی، عشایری، سیاسی، تطبیقی و بخشهای روانشناسی اجتماعی و مردم‌شناسی. این طرح، به جای اینکه به طور افقی بین بخشهای مؤسسه تقسیم شود و هر یک از بخشها بنا بر تخصص خود دید خود را بر تمامی طرح بیندازند و در خاتمه به نتیجه‌گیری کلی و چندرشته‌ای پردازند، به سه قسمت مختلف تقسیم و به سه بخش پژوهشی مؤسسه واگذار گردیده است. بخش تحقیقات شهری با دید شهری و بخش روستایی، با دید روستایی و بخش روانشناسی اجتماعی با دید روانی - اجتماعی قسمتهای مختلف طرح را اجرا کردند. سه پاره شدن طرح و سپردن آن به سه بخش با تخصصها و دیدگاههای مختلف، منتج به این نتیجه شوم شد که سه گزارش بکلی مختلف و ناهماهنگ، از سه بخش مختلف، به عنوان پاسخ مؤسسه به سازمان برنامه ارائه گردید و معلوم نشد که کدامیک از این نتیجه‌گیریها مناسبتر بوده است. در حالی که اگر محققان دانشگاه و مؤسسه به طور مشترک کار می‌کردند از نظرگاههای مختلف به طرح می‌نگریستند، اجرای طرح به نتیجه‌ای صحیحتر می‌انجامید».

«مورد دیگر را که می‌توانم از شیوه فتودالی کار - باز هم در این مؤسسه - عنوان نمایم این است که روزی به عنوان رئیس مؤسسه از یکی از بخشها دیدن می‌کردم. مشاهده کردم که در این بخش، یک کتابخانه، یک انبار و یک آبدارخانه مجزا وجود دارد. روی یک کمد فلزی، حدود ده چراغ از کار افتاده دیدم. وقتی با تعجب پرسیدم که چرا چراغها را به انبار تحویل نمی‌دهند. در پاسخ گفتند که اگر به انبار تحویل بدهند، دیگر صاحبش نیستند. به این ترتیب می‌بینیم که هر بخش مثل برج عاج با اختصاص دادن قسمتهای مختلف مستقل برای خود، سایر بخشهای خدماتی مؤسسه را نادیده گرفته است و به صورت خودکفا عمل می‌کند، در حالی که می‌دانیم برای تحقیقات اجتماعی هیچ چیز از این خطرناکتر نیست».

«از موارد دیگر اینکه سالیان دراز، در بطن یکی از بخشها - که قدیمترین آنها بود - قسمتی به نام نقشه‌کشی (کارتوگرافی) داشتیم. این بخش قدیمی فقط به این اعتبار که قسمت نقشه‌کشی در آنجا قرار داشت، سایر بخشها را وابسته به خود می‌دانست.

بنابراین سرعت و پیشرفت کار بخشها بستگی به کیفیت

رابطه سرپرست‌های سایر بخشها با سرپرست این بخش پیدا می‌کرد. در یک بخش، روابط عمومی و بخشی دیگر ماشین‌نویسی لاتین قدرت بیشتری داشت و هر بخش سعی می‌کرد در جهت حکومت بر بخشهای دیگر و وابسته کردن آنها به خود، برای خود امتیازات خاصی فراهم آورد. دلیل این مدعا این است که زمانی که من خواستم این امتیازات را برای بهره‌گیری سایر بخشها در سرویسهای مشخص، مستقل و مجزا جمع کنم، با چنان مقاومتی روبرو شدم که نتوانم گفت:»

«سخن کوتاه کنیم و به ذکر همین موارد که گواه سازمان فتودالی کار در یک مؤسسه تحقیقاتی است، بسنده نمایم. تصور من این است که هر کسی می‌تواند شبیه این موارد را در سازمان محل خدمت خود بیابد و مشابهت‌هایی را بین سخنان من و گرفتاری خود، تشخیص دهد. با بهره‌گیری از ضرب‌المثل معروف «مشت نمونه خروار است» می‌توان گفت یک سازمان، نمونه همه سازمانهاست و اگر ما بتوانیم به جزئیات و مشکلات کوچک یک سازمان در حد بسیار محدود و تخصصی توجه کنیم، بسیاری از دردها، موانع و ترمزهای بزرگ اجتماعی را خواهیم شناخت و غده اصلی بیماری را کشف خواهیم کرد. در عین حال که کلی‌گویی نکرده‌ایم، با تکیه بر واقعیات روزمره اجتماعی، توانسته‌ایم تا حدی نشان دهیم که چگونه فتودالیسم تحقیقاتی، مانع پاگرفتن تحقیقات جدی در ایران است.»

۲. عقب‌افتادگی ما از قافله تیزپای علم و بازمالدگی، از پیشرفتهای سریع غرب، آگاهی از این وضعیت دلخراش، با وجود همه امکانات مادی و انسانی موجود در ایران، از یکسو مراکز علمی و پژوهشی ما را به فعالیتهای تخصصی تشویق می‌کند و از سوی دیگر افراد را به پژوهش‌گریزی می‌کشانند و موجب می‌شود که نه تنها از دانش یکدیگر غافل بمانند، بلکه از موفقیت‌های علمی و پژوهشی چشمگیر یکدیگر چشم‌برگیرند و بدتر آنکه با تخطئه و تحقیر به خنثی‌سازی دستاوردهای دیگران دست یازند.

مسئله پژوهش‌های اجتماعی در ایران از مسائل مربوط به علوم اجتماعی به طور کلی و جایگاه و سرنوشت آن در کشور جدا نیست. بررسی وضعیت علوم اجتماعی در ایران را می‌توان از پنج نظر مورد توجه قرار داد:

۱. از نظر تاریخی: به نظر می‌رسد اندیشه اجتماعی در ایران در سطح کلامی، عرفانی و متافیزیکی متوقف شده و هرگز به سطح بلوغ و نظریه علمی نرسیده باشد.

۲. از نظر سیاسی: پژوهش ماهیتاً کنجکاوی و مکاشفه است و روحیه پرسشگر روحیه ابداع، محیط باید شرایط کار را برای او فراهم آورد، نه آنکه درب را به روی ابتکارات وی ببندد و موتور محرک جامعه را سلیقه‌های شخصی بداند و به کشفیات علمی بی‌اعتنا بماند. ارزشهای علمی دموکراتیک هستند و شکوفایی درخت علم ریشه در آزادی دارد. علم طبیعتاً با عقیده متفاوت است. بستر عقیده، یقین و بستر علم تجربی، شک است.

۳. از نظر اجتماعی - فرهنگی: علم در فضاهای عقلایی رشد می‌کند، نه در فضاهای عاطفی و احساسی و اجتماعی مبتنی بر خویشاوندی. نظامهای اداری بر پایه روابط، ضوابط علمی و منطقی را به هم می‌ریزد و در پیشرفت همه جانبه و متعادل کار اختلال و ناهماهنگی ایجاد می‌کند.

۴. از نظر اقتصادی: در جامعه‌های تک محصولی مانند جامعه ما نیاز به رقابت و ابداع شکل نمی‌گیرد؛ تولید به طور کلی و تولید علمی به طور اخص ضعیف می‌ماند. علم در این گونه جامعه‌ها، کارکرد اجتماعی و اقتصادی خود و در نتیجه دلیل وجودی خود را از دست می‌دهد. پژوهش به مثابه محرک اصلی تصمیمات به کار نمی‌آید. بودجه‌های ضعیف پژوهشی در جهان سوم شاهد زنده‌ای بر این مدعاست.

۵. و بالاخره از نظر ساختاری: وضعیت علوم اجتماعی در ایران را می‌توان در دو سطح برون سازمانی و درون سازمانی مورد مذاقه قرار داد.

الف) سطح برون سازمانی: سازمان علوم اجتماعی و پژوهش در این علوم را باید بناچار با توجه به نظام چهارگانه بالا در نظر گرفت. در اینجا مسائلی در سطح کلان جامعه از قبیل جامعه مدنی، ارزشها و باورهای سنتی و عامه، بی‌تأثیری علوم در برنامه‌ریزیها و سیاست‌گذاریهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی مطرحند.

ب) سطح درون سازمانی: در اینجا می‌توان از دید معرفت‌شناسی، متدولوژی، جامعه‌شناسی علم به بررسی پژوهش‌های اجتماعی پرداخت و سه پرسش اصلی ذیل را مطرح نمود:

۱. رابطه صورت‌های مختلف معرفت با یکدیگر کدام است؟ استقلال یا وابستگی آنها به هم تا چه پایه است؟ مرز میان حقیقت و ارزشها در علوم اجتماعی و هستها و بایدها و یا تحلیل و توصیف آنها در کجاست؟

۲. قابلیت و توانایی تبیین علمی در علوم اجتماعی برای ارائه الگوهای قانونمند و فراگیر برای پیش‌بینی و کنترل امور (مانند آنچه که در علوم دقیقه می‌گذرد) و یا توصیفی صرف بودن یافته‌های علوم اجتماعی در سطح کلان و ذهنی تا چه حد است؟

۳. آیا جهانی بودن علوم اجتماعی با نامگذاریها و دستگاههای مفهومی و نظریه‌ها و روشهای واحد مورد قبول هست و یا اصولاً پژوهشهای محلی می‌تواند به انواع علوم اجتماعی و از جمله ایرانی و اسلامی جا دهد؟^{۱۶}

بدیهی است که علاوه بر پرسشهای بالا نکات دیگری مانند فقدان جامعه علمی در عرصه علوم اجتماعی در کشور ما، فقدان اجماع و وفاق علمی بر سر موضوع، روش و حتی برگردان واژگان بیگانه، کمبود نشریات تخصصی و معرفی و نقد آثار علمی، پریشانی فکری و تشتت روشی در کار پژوهشی، انحصاری بودن تحقیقات اجتماعی، وجود تبعیض بین پژوهشگران و بالاخره جدایی آموزش و پژوهش، ... مطرح می‌باشد.^{۱۷}

به این ترتیب وضعیت علوم اجتماعی و به تبع آن پژوهشهای مربوط به این علوم در ایران صرف نظر از تنگناهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی از نظر ساختاری پرسشهای بالا را پیش روی ما می‌گذارد و ما را به تفکر جدی وا می‌دارد. معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی کشور اخیراً نگرانی خود را از ضعف تحقیقات اجتماعی در فرهنگ ملی و علمی ما در چهارده دسته عامل سیاسی - مدیریتی، موانع اجتماعی - فرهنگی، اشکالات ساختاری و مسائل اعتباری (کمتر از ۱۰ درصد بودجه‌های پژوهشی به دانشگاههای کشور اختصاص دارد) خلاصه کرد.^{۱۸} با وجود این پرسشها و آن تنگناها، رگه‌هایی از پیشرفتهای

علمی در گذشته ما دیده شده و طرحهایی در زمینه پژوهش درون رشته‌ای به اجرا درآمده است که قابل چشم‌پوشی نیست. ولی باید اذعان کرد که در این مسیر امیدزا هنوز اثری از همکاریهای واقعی میان رشته‌ای و چندرشته‌ای در بین نیست.

اکنون حدود سه دهه است که فعالیتهایی در کشور ما آغاز شده و نوید این همکاریها را به صورت تشریفاتی و سطحی می‌دهد: تشکیل همایشهای ملی و مجالس گفت و شنوهای گروهی، گردهماییهای نظری و کاربردی و اغلب همراه با مقالات تحقیقی. در میان این فعالیتهای بندرت می‌توان اثری از طرحهای بین‌سازمانی یا پژوهشهای چندرشته‌ای و یا همکاریهای میان تخصصی مشاهده کرد. تنها چند حرکت پژوهشی، آن هم در بخش خصوصی، افق این سبک کار علمی را پیش روی ما می‌گشاید و به تأسیس نهادهایی مانند وزارت فن‌آوری و پژوهش و انجمنهایی مانند انجمن ایرانی پژوهشهای آموزشی^{۱۹} امیدوار می‌سازد.

مثلاً در ماده یک فصل اول مربوط به کلیات اساسنامه این انجمن می‌خوانیم: «به منظور گسترش و پیشبرد پژوهشهای بین‌رشته‌ای و بهبود بخشیدن به امور آموزشی و پژوهشی در زمینه‌های نظام آموزش رسمی و غیررسمی کشور، انجمن ایرانی پژوهشهای آموزشی تشکیل می‌گردد».

و یا اخیراً در مشخصات کلی برنامه و سرفصل دروسی که در سیصد و هفتاد و هفتمین جلسه شورایی عالی برنامه‌ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی مورخ ۷۸/۴/۲ به تصویب رسید، دکتری جامعه‌شناسی با پنج گرایش تدوین پیشنهاد شده است. در این برنامه آمیزش شاخه‌های متنوع جامعه‌شناسی مانند جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، پزشکی و بهداشت، تاریخی، سیاسی، حقوقی، علمی و تکنولوژیک، سازمانها، ارتباطات، انحرافات، معرفت، مدیریت، ادبیات، زبان، هنر، دینی، فرهنگی، اقتصادی (و حتی حوزه‌های فرعی آن مانند بازار) و روانشناختی (و حتی حوزه فرعی آن احساس) اعلام شده است.

پیدایش فکر سازماندهی پژوهشهای چندرشته‌ای در علوم انسانی و اجتماعی در کشور ما کاملاً تازه و مبتکرانه است.

نتیجه‌گیری

ما در پایان کار صلاح دیدیم در آستانه شکل‌گیری همکاریهای

بین رشته‌ای نتیجه‌گیری خود را بر سه محور ذیل استوار سازیم:

۱. صورتهای مختلف همکاریهای بین‌رشته‌ای را مشخص و تعریف کنیم؛
۲. سه پیشنهاد معین درباره سازمان پژوهشهای انسانی و اجتماعی در کشورمان ارائه بدهیم؛
۳. و بالاخره باز هم بر لزوم نزدیک شدن رشته‌ها به هم تأکید بورزیم.

۱. صورتهای همکاری

رابطه بین رشته‌ها معمولاً با سه مفهوم ذیل شکل می‌گیرد:

الف) با مفهوم میان رشته‌ای

در اینجا رشته‌ها در عین حالی که با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، به کسانی می‌مانند که دور یک میز نشسته و از حقوق خود دفاع می‌نمایند و چنانچه موقعیت فراهم آید به هم یاری می‌دهند. پس، برای آنکه پیشرفت علمی حاصل آید:

۱. پژوهش باید تا آنجا که ممکن باشد تخصصی گردد و شناخت را در زمینه‌های بسیار دقیق به پیش براند و دایره آزادیهای خود را آگاهانه تنگ نماید.

۲. فکر پژوهشگر تا آنجا که ممکن باشد باز بماند و فرضیات و کشفیات را نه فقط در قلب رشته‌ها که در مرز بین‌رشته‌ها جستجو کند. بوهای خوش همیشه از خانه همسایه بلند می‌شود.

ب) با مفهوم چندرشته‌ای^{۲۰}

مطالعات چندرشته‌ای به معنای مخلوطی از رشته‌ها نیست، بلکه به معنای همکاری رشته‌هاست آن هم بصورتی که استقلال رشته‌ها به هم نخورد و شیفتگی چندرشته‌ای پژوهشگران را از هویت خود باز ندارد و آنها را فریب ندهد. در اینجا رشته‌ها حول یک محور موضوعی و یا طرح معینی گرد می‌آیند و به اصطلاح انجمن تشکیل می‌دهند تا به هدف معینی دست بیابند.

ج) با مفهوم تبادل رشته‌ای^{۲۱}

در اینجا رشته‌ها حال و هوای یکسانی پیدا می‌کنند. نسیم یک شناخت تازه در همه رشته‌ها می‌وزد و همه را بیدار می‌کند. اشتراک منافع و دید نسبت به موضوعات و طرحها پدیدار می‌آید و طرح نظریه در یک شاخه علمی بر دیگر شاخه‌های

علمی تأثیر می‌گذارد. چنانکه دیدیم، کورت لوین اصول حوزه نیرویی را که در فیزیک به کار می‌برد به ساختار ذهنی انسان انتقال داد و نظریه گشتالت را در روانشناسی تقویت کرد.

۲. پیشنهادها

پیروی از سه خط فکری به آمیزش رشته‌ها به صورتهای بالا یاری می‌دهد:

سیاست علمی منسجم، مشترک، بی‌مرز و حصار، هماهنگ و شفاف. باید آکادمی علوم انسانی یا علوم اجتماعی تأسیس گردد و یک قوه متمرکز علمی بر رشته‌ها نظارت داشته باشد. این قوه می‌تواند مثلاً در کشور ما توان خود را بر سه پایه طرح‌ریزی کند و استوار سازد:

۱. مطالعه سنتها و مکاشفه علمی ارزشهای گذشته؛ سنجش علمی تغییرات چه در اصول و ارزشها و چه در فنون و روشها و بالاخره شناخت آسیبها و ریزشها. سازمان آگاهانه علوم می‌تواند به تفاهم بین آنها کمک کند و آنها را حول محورهای موضوعی فرهنگی و اجتماعی گرد بیاورد.

۲. بکاراندازی مدیریت اداری - علمی در سازمانهای پژوهشی از یک سو و مدیریت انسانی تحقیقات و رشد شخصیت علمی افراد از سوی دیگر به طوری که سازمانها بتوانند پاسخگوی نیازهای آزادمنشانه انسانهای پژوهشگر باشند.

۳. گسترش دامنه تحقیقات چه در داخل (وزارتخانه‌ها، نهادها، زندانها، شبانه‌روزیها، ...) و چه در خارج (کشورهای فارسی زبان، کشورهای مسلمان، کشورهای همسایه، کشورهای بیگانه، ...).

۳. تأکید دوباره

همانگونه که دیدیم کشورهای پیشرفته در طول تاریخ علمی خود، علی‌رغم تقسیم‌بندیها و طبقه‌بندیهای موضوعی و روشی که لازمه شناخت محسوب می‌شود، هرگز زمینه مطالعات چند وجهی را ترک نگفتند و رشته‌ها و تخصصها پیوسته از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند.

در جامعه فرهنگی ما که در آن دانش در مراحل سستی خود در جا زده است هرگز زمینه‌های همکاری علمی فراهم نبوده و

بویژه ساختارهای سیاسی و اجتماعی کشور شرایط آن را به وجود نیاورده‌اند.

این واقعیت در حالی گریبان ما را رها نمی‌کند که می‌دانیم متخصصان و پژوهشگران علوم اجتماعی چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، همگی اعضای یک خانواده‌اند و به یک مجموعه علمی تعلق دارند و از یک مرجع تاریخی الهام می‌گیرند و همه چیزشان اعم از انسان و جامعه و سرنوشتشان مشترک است. پیشرفت یکی به پیشرفت دیگری بستگی دارد، نام یکی نام دیگری را بلند می‌کند و کشف یکی دیگری را به حقیقت نزدیک می‌سازد.

ملاقات دانشوران و صاحبان اندیشه با یکدیگر و به طریق اولی تفکر مشترک آنها با هم غنابخش و اثرگذار است. بررسی نتایج کارهای بین رشته‌ای نشان می‌دهد که پیشرفت واقعی در کار پدید آمده است. از این روست که هر ساله دهها کنگره و کنفرانس و سمپوزیوم و سمینار برپا می‌شود و محتوای سخنرانیها - چه به زبان جاری شده و چه به قلم کشیده شده باشد - انتشار می‌یابد و فعالیتهای هر چه هم بطنی دانشگاهها و سازمانهای مختلف پژوهشی در نزدیک کردن رشته‌ها دامنه بیشتری می‌گیرد، چه در واقع رشته در علوم اجتماعی نه فقط شناخت خود است، بلکه شناخت بیرون از خود هم هست.

پانوشتها و منابع:

۱. مرکز ملی پژوهش علمی Centre National de la Recherche Scientifique (C.N.R.S.)
 - Actes du colloque
 - Carrefour des sciences
 - Session plenièrè du comité national de la recherche scientifique: L'INTERDISCIPLINARITÉ
 - 12 et 13 février 1990,
 - Palais de l'Unesco

ما در این مقاله از سخنرانی افتتاحیه فرانسوا کورسیلسکی (François Koursilsky) مدیر کل مرکز ملی پژوهش علمی و سخنرانی ادگار مورن (Edgar Morin) مدیر مرکز مطالعات تبادل رشته‌ای همین مرکز بهره فراوان گرفته‌ایم.

2. Interdisciplinarité

۳. بلز پاسکال (Blaise Pascal) ریاضیدان، فیزیکدان، فیلسوف و نویسنده فرانسوی به سال ۱۶۲۲ در کلرمون (Clermont) فرانسه چشم به جهان گشود و تا سال ۱۶۶۲ زیست.

۴. اطلاعات ما از زندگی برخی دانشمندان متعلق به ادگار مورن

می‌باشد.

5. Discipline

۶. اسکاریت، روبر (Robert Escarpit)؛ جامعه‌شناسی ادبیات؛ ترجمه مرتضی کتبی، «سمت»، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۶، حرف مترجم، ص ۵

۷. دوچ، مورتون (Morton Deutsch) و روبرت م. کراوس (Robert M. Krauss)؛ نظریه‌ها در روانشناسی اجتماعی؛ ترجمه مرتضی کتبی، انتشارات دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۷۴، ص ۴۷.

۸. نظریه‌ها در روانشناسی اجتماعی؛ ... سخن مترجم، صفحه ۱.

۹. جامعه‌شناسی ادبیات؛ ... حرف مترجم، صفحه ۴.

۱۰. درس «انگیزه‌ها و رفتارها در مسائل جمعیتی»، به پیشنهاد مهدی امانی مدیر وقت گروه آموزشی جمعیت‌شناسی در این گروه، توسط مرتضی کتبی در سالهای چهل ارائه گردید.

۱۱. کتبی، مرتضی؛ در جستجوی هویت گم‌شده؛ رمان اجتماعی، انتشارات فردوس، بهار ۱۳۷۰، ۳۴۵ صفحه.

12. Combessie, Jean-Claude; *La méthode en sociologie; La Découverte*, p. 60. 1996.

13. *La méthode en sociologie; P. 107, 108.*

۱۴. کتبی، مرتضی؛ نقش شرق‌شناسی در استعمارگری؛ در فصلنامه علوم اجتماعی (دانشگاه علامه طباطبائی) صفحات ۲۱۵ تا ۲۳۶.

۱۵. کتبی، مرتضی؛ «فتودالیسم سازمانی مانع باگرفتن تحقیقات در ایران است»، در بیست و پنج خطابه، دفتر نخست، هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، کرمان ۱۳۵۷، صفحات ۵۷۳ - ۵۸۱.

۱۶. الف) کتبی، مرتضی؛ «مسائل انسانی تحقیق در علوم اجتماعی در ایران»، در نامه علوم اجتماعی، دوره ۲، شماره ۳، زمستان ۱۳۵۶، صفحات ۲۴ تا ۴۱.

ب) کتبی، مرتضی؛ «بررسی روشهای تحقیقی غرب در برخورد با مسائل روانشناسی اجتماعی ایران»، در نامه علوم اجتماعی، دوره ۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۴۷، صفحات ۶۴ تا ۷۹.

ج) کتبی، مرتضی؛ «یک بررسی روش شناختی در علوم اجتماعی در ایران»، در مجموعه مقالات سمینار بررسی روشها و فنون مورد استفاده در آموزش و پژوهش علوم اجتماعی کشور؛ ۲۰ تا ۲۳ تیرماه ۱۳۷۴، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، خرداد ۱۳۵۷، صفحات ۲۶۳ تا ۲۸۰.

۱۷. کتبی، مرتضی؛ «نگرشهای فراهم و مناسب تحقیقات اجتماعی»، در مجموعه مقاله‌های سمینار جامعه‌شناسی؛ جلد ۱، «سمت»، سال ۱۳۷۳، صفحات ۲۶۹ تا ۲۹۲.

۱۸. مصاحبه دکتر محمد توکل، مورخ ۱۳۷۸/۹/۲۵ در صدا و سیما، کانال ۱، بخش اخبار ساعت ۱۹.

۱۹. اساسنامه انجمن ایرانی پژوهشهای آموزشی (ا‌پ‌ا)، نشانی موقت دفتر انجمن: تهران، صندوق پستی ۳۱۴ و ۱۳۱۴۵ تلفن ۲۲۹۰۰۶۲.

20. Pluridisciplinarité

21. Transdisciplinarité